

حوله و سینه‌ما

سید علی‌رضا جعفری



نویسنده و کارگردان: سیدرضا میرکریمی

مشاور فیلمنامه: سیدناصر هاشم‌زاده

مدیر فیلمبرداری: حمید خضوعی ایبانه

تدوین: نازنین مفخم

موسیقی: محمدرضا علیقلی

صدابردار: محمدرضا مختاری

صداگذاری و میکس: مسعود بهنام

منشی صحنه: رضا بهاری

طراح لباس و صحنه: رضا ترابی

مدیر تولید: جواد نوروزیگی

بازیگران: حسین پرستار، حامد رحبلی، مهران

رجیبی و...

تهیه‌کننده: منوچهر محمدی

محصول: مؤسسه فرهنگی هنری فرادیس

سال تولید: ۱۳۷۹

بخش: سازمان توسعه سینمایی سوره - ۹۸ دقیقه

خلاصه داستان فیلم

کرده؛ سیدحسن با همه آنها آشنا می‌شود. او به درک تازه‌ای از مسائل و مشکلات جامعه رسیده است؛ فقر و فساد را لمس می‌کند و کتاب‌های خود را برای تهیه یک غذای گرم برای آنها می‌فروشد و بالاخره خواهر جوجه را که از کرده خود پشیمان شده و به قصد خودکشی قرص خورده و از دنیا و آخرت خود مأیوس شده، به بیمارستان می‌رساند. و همین دختر است که در نهایت، لباس‌های او را به مدرسه علمیه می‌آورد و به وی پس می‌دهد و او هم این هدیه را به فال نیک می‌گیرد و عمامه‌گذاری می‌کند و در پایان فیلم او را می‌بینیم که با لباس روحانی، کنار جوجه که اکنون در دارالتأدیب نگهداری می‌شود، نشسته و او را برای یک زندگی روشن و پر از امید و صفا راهنمایی می‌کند.

پیش از پرداختن به تحلیل فیلم، تذکر چند نکته خالی از لطف نیست:

۱- روحانیت ادامه دهنده رسالت پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند و در راه بیان و اجرای احکام الهی در طول تاریخ، پیشتاز بوده‌اند و از جان خود مایه گذاشته‌اند و به علت همین

طلبه‌ای جوان به نام سیدحسن، برای فراگیری دروس حوزه از روستا به شهر آمده، البته به امر پدر نه با میل باطنی خودش (چون خودش دوست داشته کشتی‌گیر شود)، و حالا بناست لباس روحانیت به تن کند و عمامه بگذارد. پدرش در نامه‌ای که برای او فرستاده، به او گوشزد می‌کند که وی باید آخوند ده شود و مردم را به تکلیف خود آشنا کند اما سیدحسن در درون دچار تردید است. بالاخره تصمیم می‌گیرد، برود و پارچه‌های عمامه و قبا و عبا را از بازار بخرد و به خیاط بدهد تا برایش لباس روحانی بدوزد. در راه بازگشت از بازار توسط یک پسر بچه که آدامس می‌فروشد در یک چشم بهم زدن (در مترو) پارچه‌ها دزدیده می‌شود، روز بعد در خیابان، سیدحسن پسرک (معروف به جوجه) را می‌بیند و او را تعقیب می‌کند و بالاخره در می‌یابد که در زیر این آدامس‌ها، مواد مخدر رد و بدل می‌شود و جوجه، واسطه‌ای بیش نیست. کم‌کم با آدم‌های زیر پل و خواهر این پسرک آشنا می‌شود که هر کدام مسائل و مشکلات مربوط به خود را دارند. خواهر جوجه به‌ناچار تن به خودفروشی داده و خود را آلوده

پایندی همواره مورد تهدید و اهانت دشمنان دین قرار داشته‌اند.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «علما وارثان پیغمبران هستند»^(۱)

اما از همان ابتدا بوده‌اند افرادی روحانی‌نما که ضربه‌های بزرگی به پیکره روحانیت وارد می‌کردند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که آن حضرت فرمود: «خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد که بگو به آن علمایی که علم را برای غیر دین یاد می‌گیرند و برای عمل فرا نمی‌گیرند و به عمل آخرت، دنیا را طلب می‌کنند، برای گول زدن مردم لباس میش‌ها به تن می‌کنند، ولی قلب‌هایشان قلب گرگ است، زبان‌شان شیرین‌تر از عسل است و کردارشان تلخ‌تر از صبر»^(۲). می‌خواهند مرا فریب دهند و دین مرا به سخریه بگیرند. آن چنان اینان را آزمایش کنم که حکیمان و عاقلان شما در حیرت بمانند.»^(۳)

و هم چنین فرمودند: «مثل آن کسی که علم بیاموزد و عمل نکند مانند چراغی است که روشنایی به دیگران می‌دهد ولی خودش می‌سوزد و نابود می‌شود.»

و هم چنین فرمودند: «دو گروه پشت مرا شکستند؛ یکی عالم بی‌بند و بار و دیگری جاهل خشکه مقدس و نادان.»^(۴)

در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «فقها و عالمان دین تا آن زمانی که دل به دنیا نداده‌اند امین پیامبرانند.»^(۵)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز می‌فرمود: «کتاب تورات با پنج کلمه ختم شده است که من دوست دارم هر روز صبح آن‌ها را مطالعه کنم و اولین آن پنج کلمه این است که: عالمی که به علمش عمل نکند، با شیطان برابر است.»^(۶)

در حدیثی بسیار زیبا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «بدترین بدها عالم بد است و خوب‌ترین خوب‌ها عالم خوب است. علما دو گروهند: گروهی که به علم خود عمل می‌کنند، این‌ها اهل نجات هستند و گروهی که به علم خود عمل نمی‌کنند که هلاکت نصیب این‌هاست و از بدی بوی عالم بی‌عمل، اهل جهنم در اذیت می‌باشند. آن که حسرت و افسوسش از همه اهل جهنم بیش‌تر است عالمی است که دعوت به خدا کرده و مردم دعوتش را پذیرفته و با کارهای نیک

خود وارد بهشت می‌شوند ولی خودش به خاطر عمل نکردن، به دوزخ می‌افتد.»^(۷)

۲- با توجه به مطالب گذشته بدون هیچ شک و شبهه‌ای، در زمان ما جایگاه روحانیت هم چنان رفیع است و روی چشم اهل ایمان جا دارد. اما انتقادها متوجه روش و منشی است که گاه در برخی از روحانیون دیده می‌شود؛ این عده هستند که ضربه به روحانیت می‌زنند، نه آن‌ها که انتقاد دارند. انتقاد اگر از سرِ دلسوزی باشد، نه از روی کینه‌توزی، بسیار مفید است و برای رفع آن عیوب باید اقدام کرد، نه این که نقد کننده را با برچسب‌های مختلف طرد نمود.

۳- حوزه با این نگاه که فیلمساز، خواسته است از آینه «زیر نور ماه» منعکس کننده نقد مردم نسبت به روحانیت باشد، بایستی با دیده احترام به آن نگاه کند و سعی نماید معایب را اصلاح کند و به بالندگی و شکوفایی آن سازمان مقدس همت گمارد.

درباره فیلم

ظاهراً میرکریمی برای اولین بار بوده که به این صورت فیلمی ساخته با این سوژه بکر و ایده نو و تمی بسیار حساس و حساسیت برانگیز. اصولاً

مضمون، لایه اصلی و زیرین یک اثر هنری محسوب می‌شود، این مضمون بدیع و جذاب است که می‌تواند یک فیلمنامه خوب و سپس یک فیلم زیبا را بسازد و طبیعی است که مورد استقبال قرار گیرد. منوچهر محمدی (تهیه کننده) طرحی را برای یک مجموعه تلویزیونی پیشنهاد کرده بود که شخصیت اصلی آن را یک روحانی بازی می‌کرد و به دلایلی تهیه و تولید آن سریال انجام نمی‌شود، اما چون میرکریمی هنوز در حال و هوای آن طرح باقی مانده بود لذا با همان ذهنیت، طرح دیگری را برای یک کار سینمایی تدارک می‌بیند. تحقیق و نگارش، حدود شش ماه طول می‌کشد و بر اساس اهدافی که فیلمساز دنبال می‌کرد، جزئیات، افراد و لوکیشن‌ها شکل می‌گیرند و کم‌کم فیلمنامه حاضر می‌شود. بر اساس گفته کارگردان، روالی که این فیلم طی کرد یک روال عادی و معمولی نبود، بعضی وقت‌ها ابتدا و انتهای فیلم شکل می‌گرفت و میانه‌اش هنوز نوشته نشده بود که با این تحقیقات، اندک اندک شکل می‌گرفت. او دنبال شخصیت‌هایی بود که هر کدام از آن‌ها نماینده‌ای برای نوع تفکراتی که می‌خواسته، باشند. به همین دلیل آدم‌های مختلفی در فیلم جمع شدند و

شخصیت‌ها شکل گرفتند و ارتباط میان آن‌ها هم مشخص شد.

میرکریمی در این فیلم می‌خواهد یک نگاه واقع‌بینانه به جامعه بیندازد با یک مضمون اجتماعی - انتقادی از یک قشر خاص جامعه؛ او می‌خواهد بگوید که یک کلیت را نمی‌شود به خاطر یک مصداق ازین برد و یک کلیت رانمی‌شود به خاطر یک مصداق، کورکورانه حمایت نمود.

تا حال حضور روحانی در فیلم‌ها به این

است که با تکلیف پدر از روستا به شهر آمده تا روحانی بزرگی شود. ولی با همه این‌ها او آدم‌پاکی است که همین صفا و پاکی او موجب نجاتش می‌شود.

میرکریمی در این فیلم می‌خواهد یک مفهوم کلی را القا کند و آن اینکه همه آدم‌ها بالقوه مؤمن هستند، حتی اگر جایگاه اجتماعی‌شان در پست‌ترین نقطه باشد، باز آن‌ها در یک قدمی خدا هستند.



صورت بود که تصویری ما فوق انسان‌های عادی از آن‌ها در ذهن مخاطب نقش می‌بست. اما در «زیر نور ماه» شخصیت اصلی فیلم، آدمی زمینی

میرکریمی می‌خواهد به روحانیت گوشزد کند که باید با این دید به تبلیغ دین خدا بپردازند. میرکریمی اصولاً ضد قهرمان را قبول ندارد؛

او می‌گوید: «یک وقت هست من می‌خواهم نبرد دو تفکر را نشان بدهم، بعد یکی از آن‌ها را غالب کنم. وقتی بحث تفکر است، اشخاص زیاد مهم نیستند؛ یعنی شما لازم نیست یک آدم را مصداق قرار بدهید و بگویید؛ به نظر من باید منصف باشید و آن آدم را در تفکر غلطش با حسن نیت نشان بدهید. ما با اشخاص دعوا نداریم، با تفکراتشان مشکل داریم. به خاطر همین، اکثر آدم‌هایی که در فیلم وجود دارند، به نوعی مربوط به جامعه خودمان می‌شوند. احساس کردم همه این‌ها به نوعی خودی هستند، یعنی بر اساس همان تفکر که همه بالقوه مؤمنند. برای همین صرفاً نشان دادن یک آدم در «زیر نور ماه» نقض غرض است. من حتی مدیر مدرسه را خیلی آدم دوست داشتنی دیدم؛ آدمی که دوست دارد خدمتی بکند ولی راه را غلط می‌رود و تفکرش اشتباه است. من با تفکرش مشکل دارم، با خودش مشکل ندارم.»

ما در این فیلم حتی دزد و فاحشه را آدم‌های زشتی نمی‌بینیم؛ رابطه آن‌ها با خدا اگر از رابطه طلبه جوان (سیدحسن) بیش تر نباشد، کم تر نیست و اصلاً همین ارتباط آن‌ها با خداست که سیدحسن را تکان می‌دهد و از تردید به یقین می‌رساند.

یکی از ویژگی‌های میرکریمی در ساخت «زیر نور ماه» استفاده از تکنیک ساده است. او معتقد است که با کم‌ترین رفتار و حرکات دست و صورت هم می‌توان مفاهیم را منتقل نمود. او نمی‌خواهد دوربینش بی‌جهت شروع به حرکت کند، به نظر او با حرکت و تأکید دوربینی، به تماشاگر این حس دست می‌دهد که چیزی می‌خواهد به او دیکته شود.

میرکریمی نمی‌تواند منکر شود که از سبک کیارستمی بهره جسته است اما می‌گوید تفاوت سینمای او با سینمای کیارستمی در این است که وی بر خلاف کیارستمی به شدت برای قصه اهمیت قائل است و برای مخاطب بیش تر از قصه! یعنی باید فیلم برای عامه مورد پسند باشد، نه عده خاصی.

فیلم می‌خواهد بگوید ارتباط بین انسان و خدا قابل برقراری است، در هر حالی و در هر شکلی و با هر اندازه‌گناهی که فرد مرتکب شده باشد. این یک پیام روحبخش و امیدوارکننده است برای همه انسان‌ها. راهی که خیلی‌ها بر عکس آن را

معتقدند؛ فکر می‌کنند اگر کسی یک گناه مرتکب شد، دیگر بین او و خدا رابطه‌ای برقرار نخواهد گشت.

این داستان جالب است، توجه فرمایید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت شده که دو مرد به مسجد رفتند، یکی عابد بود و دیگری فاسق. وقتی از مسجد بیرون آمدند، آن که فاسق بود به مقام صدیقین رسیده بود و آن که عابد بود، فاسق شده بود! چرا؟ به خاطر این که آن عابد به عبادت خود نازید و او را عجب فراگرفت ولی آن فاسق وقتی وارد مسجد شد از گناهانش شرمسار و سرافکنده گشت و از خدا با تمام وجود عذر خواست.»

خداوند در قرآن - خطاب به پیامبرش - می‌فرماید: «هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، (بگو) من نزدیکم! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می‌خواند پاسخ می‌گویم، پس آن‌ها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند تا به مقصد رسند.» (۸)

حضرت امام خمینی رحمه الله از استاد عرفان خود - آیه‌الله شاه آبادی - مطلب جالبی را نقل کرده‌اند؛ ایشان در کتاب شرح چهل حدیث چنین

می‌نویسند:

«شیخ جلیل ما، عارف کامل، شاه آبادی - روحی فداه - می‌فرمودند: تعبیر (و عیب جوئی) به کافر نیز نکنید در قلب، شاید نور فطرتش او را هدایت کند، و این تعبیر و سرزنش کار شما را منجر به سوء عاقبت کند. امر به معروف و نهی از منکر غیر از تعبیر قلبی است. بلکه می‌فرمودند کفاری که معلوم نیست با حال کفر از این عالم منتقل شدند، لمن نکنید، شاید در حال رفتن هدایت شده باشند و روحانیت آن‌ها مانع از ترقیات شما شود.» (۹)

ممکن است از برخی مقاطع فیلم چنین برداشت شود که ظواهر شرعی مهم نیست؛ باید به باطن پرداخت، مثلاً مهم نیست که خانمی موهایش بیرون باشد، باید دلش پاک باشد و یا این که در حوزه، دعای جوشن کبیر را آن طلبه جامع‌المقدمات خوان، می‌خواند و در مقابلش آن گدا در زیر پل برای خدا، نامه می‌نویسد. ببینید؛ هر دو مهم است و مهم‌تر از ظواهر شرع، باطن و حقیقت احکام شرع می‌باشد. نمی‌شود گفت که موهای زن بیرون باشد و همین که دلش پاک بود کافی است، نه. دل که باید پاک باشد، علاوه بر آن

ظاهر را هم باید طبق شرع و دین اسلام و آن طوری که خدا خواسته رعایت نمود. این رعایت ظواهر شرع، فقط مربوط به فقها و مقلدین آنها نیست؛ شما توجه کنید حتی آنها که عارف بودند و به باطن می پرداختند، ظواهر شرع را خیلی دقیق مراعات می کردند: «آورده اند که یک روز به «بایزید بسطامی» خبر دادند که عارفی بزرگ وارد بسطام گردیده و فردا برای ملاقات با او به مسجد جامع بسطام خواهد آمد. روز بعد بایزید بسطامی برای دیدار آن مرد، به سوی مسجد جامع رفت و زودتر از مرد عارف وارد مسجد شد. بعد از ساعتی، آن عارف قدم به مسجد نهاد و بایزید بسطامی تا او را دید، به راه افتاد که به خانه خود مراجعت کند. میدان بایزید - حیرت زده - از او پرسیدند: کجا می روی؟... این مرد برای دیدار تو به مسجد آمده است. بایزید بسطامی گفت: این مرد که دیگران عارفش می خوانند، به قدری نسبت به دستورهای شرع اسلام بی اعتناست که وقتی وارد مسجد شد، من دیدم که پای چپ خود را اول وارد مسجد کرد، در صورتی که یک مسلمان وقتی وارد مسجدی می شود، باید اول پای راست را وارد مسجد نماید و من به عارفی که این اندازه نسبت به

دستورهای شرعی بی اعتنا باشد، کاری ندارم.» (۱۰)

در فیلم، روحانیت نیز بخشی از جامعه معرفی می شود که متأثر از ارتباط با بخش های دیگر است و کنش و واکنش آن مستقیماً از دل جامعه جان می گیرد. از همان ابتدا شخصیت اصلی فیلم (طلبه ای که از روستا آمده و از قشر کم درآمد جامعه است) در دل تناقضات قدم می گذارد. مدیر سختگیر مدرسه علمیه که از دیدن یک مجله ورزشی در دست یک طلبة برآشفته می شود، می خواهد نحوه استفاده از موبایل (به عنوان نمادی تکنولوژیک) را یاد بگیرد، یعنی نفوذ شکاف تا اعماق سنت. این یک نوع شکاف؛ از طرف دیگر شکاف عرضی هم وجود دارد که همان تقابل فقر و غناست. آدم های زیر پل، آدم های فقیری هستند که در کنار ثروتمندان شب را به روز می آورند. فیلم می خواهد این شکاف ها را منعکس کند. فیلم می خواهد گوشزد کند که روحانیت باید با اجتماع تعامل داشته باشد تا بتواند وظیفه خویش را به نحو احسن انجام دهد. فیلم می خواهد بگوید تنها با دعای جوشن کبیر خواندن نمی توان درد مستمندان را درمان نمود،

بلکه باید به یاری آن‌ها شافت. علاوه بر این باید از آن بالا آمد پایین و کنار مردم نشست. سیدحسن در زیر پل بالاخره پس از مدتی تلاش و تقلا برای نزدیک شدن به آن گداها، با ادبیات آن‌ها آشنا می‌شود، یعنی باید مدتی با آن‌ها بُرخورد تا زبان آن‌ها را فهمید. اتفاقاً همین نامه‌ای که آن‌ها به خدا می‌نویسند وقتی به دست دوستان سیدحسن می‌افتد، آن‌ها نمی‌توانند آن نامه را بفهمند، چون سوادش را ندارند و اتفاقاً آن‌ها چیزهایی می‌دانند که به درد این زیر پلی‌ها نمی‌خورد. به این بیان حضرت امام خمینی علیه السلام توجه کنید:

«شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید. شما نسل جوانید؛ فکرتان را رشد و تکامل دهید. افکاری را که همه در اطراف حقایق و دقایق علوم دور می‌زند، کنار بگذارید. چون این ریزی‌ها بسیاری از ما را از انجام مسؤولیت‌های خطیرمان دور نگه داشته است. به داد اسلام برسید و مسلمانان را از خطر نجات دهید؛ اسلام را دارند از بین می‌برند.» (۱۱)

آری، باید به جوانان نزدیک شد و تا دیر نشده آن‌ها را با مبانی حقیقی دین آشنا نمود تا به دامن

فرهنگ‌های غیر دینی پناه نبرند.

میرکریمی این تقابل را خیلی خوب و زیبا از آب در آورده. در فیلم، مدیر مدرسه فردی معرفی می‌شود که تاب دیدن یک مجله ورزشی را در دست سیدحسن ندارد. به نوعی فیلم به ما القا می‌کند که روحانیت به نیازهای جوانان توجهی نمی‌کند. ببینید، افراط و تفریط مسأله‌ای است که در هر موضوعی که وارد شود، نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت. یک طلبه مانند هر دانشجوی دیگری نیازهای مختلف روحی و فیزیولوژیکی دارد و هر کدام باید به نحو مقتضی و مناسب پاسخ داده شوند، در غیر این صورت انسان تک‌بعدی خواهیم داشت که نه تنها خودش را نمی‌تواند مدیریت کند، بلکه جامعه هم از نوع مدیریت او به ستوه خواهد آمد. و اصولاً همین تفکر غلط است که موجب عدم ارتباط روحانیت با جوانان خواهد شد. روحانیت اگر نتواند نیازهای جوانان را بشناسد، چگونه می‌خواهد به آن‌ها پاسخ دهد؟!

از طرف دیگر این که یک روحانی اگر فکر کند که فقط خودش راه صحیح را می‌رود و بقیه همه به راه باطل می‌روند، واقعاً و او ایلاست. یک

روحانی اگر به بالاترین مدارج علمی برسد و فقیه خوبی هم بشود، نباید چنین فکری داشته باشد؛ چون شاید دیگران واقعاً و از ته دل خدا را یافته باشند و این آقا فقط به ظواهر رسیده باشد. این جملات امام تکان دهنده است، ببینید: «ای عزیز، این قدر لاف خدا مزین! این قدر دعوی حب خدا مکن. ای عارف، ای صوفی، ای حکیم، ای مجاهد، ای مرتاض، ای فقیه، ای مؤمن، ای مقدس، ای بیچاره‌های گرفتار، ای بدبخت‌های دچار مکاید نفس و هوای آن، ای بیچاره‌های گرفتار آمال و امانی و حب نفس، همه بیچاره هستید! همه از خلوص و خدا خواهی فرسنگ‌ها دورید. این قدر حسن ظن به خودتان نداشته باشید. این قدر عشوهِ و تدلل نکنید. از قلوب خود بیرسید، ببینید خدا را می‌جوید یا خودخواه است؟ موحد است و یکی طلب یا مشرک است؟ پس این عُجب‌ها یعنی چه؟ این قدر به عمل بالیدن چه معنی دارد؟...» (۱۲)

یکی از انتقادات فیلم به شیوه آموزش در حوزه، همان حالت جمود و تحجر است که سازگار و متناسب با نیازهای جامعه نیست و اتفاقاً

حرف درستی هم هست. ببینید، اسلام ذاتاً مدرن است، مترقی است. ما یک سلسله اصول داریم که ثابت هستند ولی یک سری از احکام و مقررات شرعی جنبه موقتی دارند و با تغییر روش‌های زندگی، تغییر می‌کنند.

حوزه برای رسیدن به اهداف والا و با ارزش حضرت امام باید راه طولانی و سختی را پیماید و سدهای باقیمانده از تفکرات اهل جمود و تحجر را در هم فرو ریزد. طنین این کلام امام، همیشه در گوش طلاب جوان و آگاه و انقلابی وجود دارد و این سخن دردمندانۀ آن یگانه دهر همیشه در قلب و دل آنان ثبت شده است که: «خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشار و سختی‌های دیگران نخورده است.» (۱۳)

و یا می‌فرمود: «برای طلاب جوان ترسیم شود... که چگونه در دوران وائفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت، از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند.» (۱۴)

حضرت امام در پاسخ به نامه یکی از اساتید محترم حوزه (که تحت تأثیر همین مقدسین نافهم قرار گرفته بود و اشکالی به امام کرده بود)

می نویسد: «بنابر نوشته جناب عالی زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها متابل آن رسیده است، راهی نیست. و «رهان» در سبق و رمایه مختص است به تیر و کمان و اسب دوانی و امثال آن که در جنگ های سابق به کار گرفته می شده است و امروز هم تنها در همان موارد است. و انفال که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می توانند بدون هیچ مانعی با ماشین های کذایی جنگل ها را از بین ببرند و آن چه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است، نابود کنند و جان میلیون ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ کس هم حق نداشته باشد مانع آن ها باشد. منازل و مساجدی که در خیابان کشی ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نثر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن و بالجمله آن گونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید بکلی باید از بین برود و مردم، کسوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.» (۱۵)

همان طور که می دانید، درباره شطرنج از حضرت امام سؤال شده بود که: اگر شطرنج، آلات

قمار بودن خود را بطور کلی از دست داده باشد و چون امروز تنها به عنوان یک ورزش فکری از آن استفاده گردد، بازی با آن چه صورتی دارد؟ حضرت امام در پاسخ گفته بودند: «بر فرض مذکور اگر برد و باختی در بین نباشد، اشکال ندارد.» (۱۶)

اما عده ای از همان متعجبین که واقعاً دل امام را خون کردند، برآشتند و یکی از شاگردانشان را تحریک نمودند و ایشان هم در نامه ای از حضرت امام گله کردند. امام در پاسخ او پس از بیان مطالبی نوشتند: «شما را نصیحت پدرانه می کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس نماها و آخوندهای بی سواد واقع نشوید، چرا که اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیتمان نرسد مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی سواد صدمه ای بخورد، بگذارید هر چه بیش تر بخورد.» (۱۷)

ایشان در جواب نامه دوم به شما شخص می نویسد: «... ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله برسیم و امروز غریب ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن

قربانی می‌خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانی‌های آن گردم.» (۱۸)

حضرت امام معتقد بودند که مجتهد باید در متن حوادث و رویدادها قرار گیرد تا بتواند با درک نیازهای مختلف جامعه، بدان پاسخ لازم و کافی بدهد. ایشان در مواقع مختلف و مقاطع گوناگون به این نکته اساسی اشاره می‌کردند، از جمله در منشور برادری مواردی از موضوع‌های نیازمند پژوهش را چنین توضیح داده‌اند: «... (نیاز عملی به این بحث‌ها و مسائل است) مثلاً در مسأله مالکیت و محدوده آن، در مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، در مالیات، در تجارت داخلی و خارجی، در مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن، در حدود و دیات، در قوانین مدنی، در مسائل فرهنگی و برخورد با هنر به معنای اعم چون: عکاسی، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، خوشنویسی و غیره، در حفظ محیط زیست و سالم سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درخت‌ها حتی در منازل و املاک شخصی، در مسائل اطعمه و اشربه، در جلوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل در موالید، در حل معضلات طبی همچون پیوند اعضای بدن

انسان و غیر به انسان‌های دیگر، در مسأله معادن زیر زمینی و ملی، تغییر موضوع‌های حرام و حلال و توسع و تضیق بعضی از احکام در ازمنه و امکانه مختلف، در مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و تطبیق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شرک و التقاط و بلوک تابع کفر و شرک، چگونگی انجام فرایض در سیر هوایی و فضایی و حرکت بر خلاف جهت حرکت زمین یا موافق آن با سرعتی بیش از سرعت آن و یا در صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین و مهم‌تر از همه این‌ها؛ ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه، که همه این‌ها گوشه‌ای از هزاران مسأله مورد ابتلای حکومت و مردم است که فقهای بزرگ در مورد آن‌ها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در زمان‌های گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقها امروز باید برای آن فکری بنمایند.» (۱۹)

و چه زیبا، حضرت امام در تذکری پدران به شورای محترم نگهبان می‌فرماید:

«...یکی از مسائل مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب نظری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این که باید تمام خودتان را بگذارید که خلاف شرع صورت نگیرد و خدا آن روز را نیاورد، باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.» (۲۰)

جوهره موضوع «زیر نور ماه» جنبه مذهبی دارد، چرا که به سئواله ایمان می‌پردازد، در شرایطی که مردم از فیلم‌هایی که با سوژه‌های تکراری (عشق سطحی دختر - پسری) ساخته می‌شود، خسته شده بودند، ساخت این فیلم شانس بزرگی برای فیلمساز محسوب می‌شود که توانست مخاطبین زیادی را با انگیزه‌های متفاوت جذب

نماید. میرکریمی با ساخت این فیلم می‌خواهد این سئواله را بزرگ‌نمایی کند که «چرا جامعه ما که ریشه مذهبی دارد، با بحران ایمان مواجه شده است؟» او معتقد است که مبانی اعتقاد دینی با مفاهیمی مثل شرک، دروغ، بی‌عدالتی و حتی عقب‌افتادگی سازگار نیست و وقتی این مفاهیم در جامعه گسترش می‌یابد و رونق می‌گیرد، طبعاً بنیان‌های اعتقادی آن جامعه سست می‌شود و بحران ایمان شکل می‌گیرد.



میرکریمی در این فیلم می‌خواهد نشان دهد که ساز و کار رشد ایمان در این بحران، صداقت است. او علت این بحران ایمان را در یکی نبودن حرف و عمل برخی از مدعیان دینداری می‌داند.

وی انگشت روی قشر روحانیت می‌گذارد، به عنوان مذهبی‌ترین قشری که مسؤولیت هدایت مردم و گسترش ایمان آن‌ها بر دوش ایشان است.

فیلمساز می‌خواهد نشان دهد که هدایت مردم توسط روحانی به این نیست که در گوشه حجره‌اش بنشیند و از آن‌جا مردم را هدایت کند، بلکه باید بلند شود و بیاید توی مردم گناهکار. با آن‌ها نشست و برخاست داشته باشد، به درد دل آن‌ها گوش دهد، با آن‌ها چهار کلمه صحبت کند و ببیند اصلاً در ذهن آن‌ها چه می‌گذرد، تا این‌که کم‌کم یک کلمه به آن‌ها پیاموزد، نه این‌که به یکباره خط بطلان روی آن‌ها بکشد. از طرف دیگر، روحانیت در کنار اهمیت دادن به ظواهر شرع که مثلاً خانم‌ها حجاب را رعایت کنند، باید ریشه‌ای‌تر عمل کند، یعنی کاری کند که خانم‌ها به ماهیت حجاب پی ببرند تا خود بخود جلوه‌ ظاهری‌اش که حفظ و رعایت حجاب است را خودشان از صمیم قلب انجام دهند، نه با زور و اجبار. و اصولاً یکی از مشکلات اصلی جامعه ما همین یکی نبودن ظاهر و باطن هاست؛ گاه می‌شود که اصلاً به یک سری مسائل معتقد نیستند اما برای این‌که موقعیت

خود را در محیط‌کاری حفظ کرده باشند، به ظواهر شرع می‌پردازند. در حالی که باطن چیز دیگری است و این مسأله را ما در گذر دوره‌های مختلف تاریخ انقلاب، دیده‌ایم و لمس کرده‌ایم. متأسفانه اسم مسلمان روی ما هست در حالی که از واقعیت اسلام تهی گشته‌ایم. از دین جز پوسته‌ای برای خود بر نداشته‌ایم و به مغز آن نرسیده‌ایم و این، نتیجه‌اش همین می‌شود که برخی از جوان‌ها از دین‌گریزان می‌شوند و از دین یک برداشت سطحی دارند و برای آن، جز محدودیت در همه زمینه‌ها تفسیر دیگری نخواهند داشت. اما آیا واقعاً این همان دینی است که پیامبر عزیز ما با هزار خون دل آن را تبلیغ می‌کرد و بیش‌ترین یاران آن حضرت هم اتفاقاً جوان‌های آن عصر بودند؟!

فیلمساز در این فیلم نمی‌خواهد بگوید بین دینداری و مدرنیته چالش است. او معتقد است مشکل اصلی، عدم پایبندی به اصول اسلام است. اگر واقعاً دینداری شکل بگیرد، چالشی وجود نخواهد داشت. اگر واقعاً تربیت دینی محقق شود، بحران ایمان روی نخواهد داد. مفاهیمی هم چون صداقت و یکی بودن حرف و عمل، ربطی به تغییر

شرایط زندگی ندارد که با مدرنیزه شدن، آن مفاهیم کم رنگ شوند.

فیلم، فیلمی است اجتماعی که در جامعه جریان دارد.

روحانیت نقش مهمی در حیات اجتماعی جامعه ایفا می‌کند، زهد واقعاً چیست؟ زهد اسلامی به قول شهید مطهری در عین این که مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است. برای خوب از عهده مسؤولیت‌ها برآمدن است و از مسؤولیت‌ها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می‌گیرد.

قبل از این مطلب می‌فرماید: «حقیقت این است که زهد اسلامی غیر از رهبانیت است. رهبانیت، بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت است. بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جداست؛ دو نوع کار بیگانه از هم است. از دو کار یکی را باید انتخاب کرد؛ یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این

جهان به کار آید.»

آن شهید عزیز و روحانی متعهدی که به نیازهای مردم زمانش می‌اندیشید و از کنج حجره‌اش به درآمد بود و در میان مردم کوچه و بازار و در دانشگاه‌ها روشنگری می‌کرد، می‌گوید: «فلسفه زهد در اسلام آن چیزی نیست که رهبانیت را به وجود آورده است؛ در اسلام مسأله جدا بودن حساب این جهان با آن جهان مطرح نیست. از نظر اسلام نه خود آن جهان و این جهان از یکدیگر جدا و بیگانه هستند و نه کار این جهان با کار آن جهان بیگانه است؛ ارتباط دو جهان با یکدیگر از قبیل ارتباط ظاهر و باطن شیء واحد است.» (۲۱)

در فیلم زیر نور ماه به خوبی پاسخ کسانی که می‌گویند روحانیت فقط باید به امور آخرتی پردازد، داده شده است. روحانی واقعی بر اساس الگوی جامع برآمده از آموزه‌های اسلام، به هر دو جنبه دنیا و آخرت می‌پردازد.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا جای یک روحانی پاک که واقعاً از سر عقیده حرف می‌زند و به آن چه می‌گوید عمل می‌کند، خالی نیست؟ بله، پدربزرگ قهرمان داستان فیلم،

روحانی باصفایی بوده که سال‌ها میان مردم زیسته و به آن چه می‌گفته باور داشته، اما خیلی کم رنگ است و تازه برای سال‌ها پیش بوده. ولی آیا اکنون در این دریای بزرگ روحانیت، گوهرهایی یافت نمی‌شوند که الگو و نمونه انسانیت باشند؟! حتی در این زمان هم هستند بسیاری از طلاب و فضایی محترمی که با سیلی صورت خویش را سرخ نگه داشته‌اند و به شهریه‌ای بسیار اندک قناعت کرده‌اند و در دل اجتماع هم فعالیت می‌کنند و دین خدا را تبلیغ می‌کنند؛ در شب‌های بسیار سرد کردستان و یا در هوای بسیار گرم خوزستان، فقط و فقط برای خدا همه مشکلات را به جان می‌خرند. بله، ما انکار نمی‌کنیم که در این میان نیز برخی روحانیون از زی طلبگی به در آمده‌اند و با ماشین‌کدایی و خانه‌کدایی و آقازاده‌های کدایی، جولان می‌دهند اما حساب آن‌ها از طیف وسیع طلاب و حوزه جداست؛ چه بسا که از راه حلال هم به دست آورده باشند اما در هر صورت خلاف زی طلبگی است که بارها و بارها حضرت امام خمینی ره به روحانیت هشدار می‌دادند. چه برسد به این که از راه ناروا تهیه شده باشد و از بیت المال صرف این کارها کرده باشند، چه می‌شود کرد؟ همیشه چنین

افرادی وجود داشته‌اند. در هر قشری هم همین طور هست؛ هم خوب دارد هم بد. اما آن چه مهم است این که در این قشر، کم آن هم زیاد است. اذّا فَسَدَ الْعَالِمُ فَتَدَّ الْعَالَمُ؛ اگر یک عالم فاسد شود، یک دنیا را فاسد می‌کند، چون الگوست. یک روایتی از امام کاظم علیه السلام وجود دارد که بسیار تکان دهنده است. برای آن‌ها که از وجوهات شرعیه به مال و منالی دست پیدا می‌کنند، بسیار هشدار دهنده است و آن روایت این است:

علی بن حمزه می‌گوید: امام کاظم علیه السلام را دیدم که در زمین با بیل کار می‌کرد و پاهای مبارکش را عرق فرا گرفته بود، گفتم: فدای شما کردم غلامان کجا هستند که این کارها را انجام دهند و شما این همه رنج نکشید؟

فرمود: ای علی بن حمزه آنان که بهتر از من و پدر من بودند، با بیل کار می‌کردند. گفتم: چه کسانی؟ فرمود: پیغمبر و امیرالمؤمنین و همه پدران من. و کار کردن پیشه پیغمبران و مرسلین و اوصیا و صالحین است و اگر خدای نخواستہ محتاج باشی و چاره‌ای جز خوردن وجوهات و بیت‌المال نداشته باشی، پس بر تو باد که زیادتر از قدر حاجت بر نداری و خود را مانند یکی از فقرا و

مسکینان بدانی و آتش جهنم را به خاطر حبس حقوق فقرا و زیاده از قدر حاجت، جایگاه خود قرار ندهی.

بد نیست در این جا اشاره‌ای به سیره امام خمینی علیه السلام داشته باشیم:

یکی از همراهان امام در نجف اشرف می‌گوید: مرحوم حاج آقا مصطفی، فرزند امام، که به نظر من فردی بود بی نظیر، هفته به هفته به خدمت پدر می‌آمد و خرج هفته‌اش را می‌گرفت. امام به هیچ وجه بیش از مخارج ضروری زندگی به او نمی‌داد، و هنگامی که حاج آقا مصطفی خواست به مکه مشرف شود، از پول خانه‌ای که در قم فروخته بود و نیز مبلغی که تعلق به همسرش داشت، استفاده کرد.

امام همواره می‌فرمود: هیچ‌کس حق ندارد از اینجا به جایی تلفن کند، تلفن داخل نجف را اجازه می‌دادند اما به کربلا یا جایی دیگر نمی‌توانستیم تلفن بزنیم، زیرا امام تحریم کرده بود؛ حتی به فرزند خود فرمود: تو حق نداری به تهران یا جای دیگر تلفن کنی. ولی اگر در مسیر انقلاب بود، مانند نشر اعلامیه به وسیله تلفن یا گرفتن خبر، اجازه می‌داد.

مورد دیگر صرفه جویی کاغذ بود. یک بار برادری که مسؤول امور مالی امام بود، پشت یک پاکت چیزی نوشت و خدمت امام فرستاد، ایشان در یک کاغذ کوچک، جواب داد و زیر آن نوشت: شما در این قطعه کوچک هم می‌توانستید بنویسید. از این رو، آن برادر کاغذهای خرده را جمع و جور می‌کرد و در کیسه‌ای می‌گذاشت و هنگامی که می‌خواست برای امام چیزی بنویسد، روی آن کاغذ پاره‌ها می‌نوشت. امام هم زیرش جواب را می‌نوشتند.

بسیار اتفاق می‌افتاد که ایشان، شب‌ها از اندرون بیرون می‌آمدند و اگر چراغی روشن بود، خاموش می‌کردند و فردا تویخ می‌کردند که چرا چراغ را روشن گذاشتید.

آری، امام هرگز از خوان یغمای بیت‌المال، سفره اقوام و خویشان خویش را رنگین نکرد و به همین جهت تا ابدیت نام او پاینده و صداقتش سر مشق روحانیت است.

امام می‌فرمود: «اگر فقیهی در فکر جمع‌آوری مال دنیا باشد، عادل نیست و نمی‌تواند امین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مجری احکام اسلام باشد.» (۲۲)

و در جایی دیگر می فرماید: «آن کسی که برای دنیا دست و پا می کند - هر چند در امر مباح باشد - امین الله نیست و نمی توان به او اطمینان کرد. تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقهاتی که دارند، باید بسیاری از مباحات را ترک کنند و از آن‌ها اعراض نمایند.» (۲۳)

به هر ترتیب، انصاف را نباید نادیده گرفت و انتقاد فیلمساز، انتقادی بجاست. روحانیت هم مثل هر قشر دیگری قابل نقد است اما نه از سر کینه، بلکه از روی دلسوزی باید برای اصلاح آن کوشید. در همین انتقادات است که ایرادها برطرف می شود. اصولاً یکی از ویژگی های ساختاری حوزه، نقد و نقدپذیری است؛ مگر امام صادق علیه السلام نمی فرماید: «احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی» یعنی دوست داشتنی ترین برادرانم کسی است که عیوب مرا به من گوشزد کند.

باید با مردم صمیمی بود، باید حرف دل آن‌ها را شنید، باید به دید آن‌ها نسبت به روحانیت عنایت کرد. نباید به آن‌ها گفت: خفه شوید! شما نمی فهمید! مردم فقط صداقت می خواهند؛ آن‌ها

می خواهند روحانیت به آن چه می گوید، عمل کند. اگر چنین بود با تمام وجود از آن‌ها تبعیت می کنند. مگر همین مردم نبودند که امام خمینی رحمته الله علیه روی چشم آن‌ها جا داشت و دارد؟ مگر همین مردم نبودند که با اشاره امام به جبهه ها می شناختند و حماسه ها می ساختند و خون پاک خود را در راه او به پای درخت اسلام می ریختند؟!

خلاصه این که اگر روحانیت، این سلاح بزرگ یعنی صداقت را از دست بدهد، هیچ هویتی نخواهد داشت.

متأسفانه خیلی کارهای خلاف در همین لباس، مردم مشاهده کرده اند و اصلاً فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت - که به فرمان امام خمینی رحمته الله علیه ایجاد شد - برخورد با همین خطاکاران بوده است.

در هر صورت روحانیت باید پا جای پای حضرت علی علیه السلام بگذارد که روحانی واقعی، او بود که می فرمود: «آیا با عنوان و لقب امیرالمؤمنین که روی من نهاده و مرا با آن خطاب می کنند، خودم را قانع سازم و در سختی های روزگار با مؤمنین شرکت نداشته باشم و یا در فقیرانه زندگی کردن، امام و پیشوای آنان نباشم؟» (۲۴)

و یا می‌فرمود: «چگونه ممکن است هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به سوی انتخاب بهترین خوراک‌ها بکشاند، در صورتی که شاید در حجاز یا یمامه افرادی یافت شوند که امید همین یک قرص نان را هم ندارند و دیر زمانی است که شکمشان سیر نشده است. آیا سزاوار است شب را با سیری صبح کنم در صورتی که در اطرافم شکم‌های گرسنه و جگرهای سوزان قرار دارد؟» (۲۵)

شهید مطهری از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «خداوند مرا پیشوای خلق قرار داده و لذا بر من واجب کرده که زندگی خود را از نظر خوراک و پوشاک، در حد ضعیف‌ترین طبقات اجتماع قرار دهم، تا از طرفی باعث تسکین دردهای روحی فقرا و از طرف دیگر موجب جلوگیری از طغیان ثروتمندان گردم.» (۲۶)

شهید مطهری می‌نویسد:

کدام رهبر مذهبی یا سیاسی است که با نازپروردگی منشأ تحولی در جهان شده است و یا کدام سرسلسله، قدرت را از خاندانی به خاندانی منتقل کرده و لذت‌گرا بوده است؟

آزادمرد جهان، علی بن ابی طالب علیه السلام از آن

جهت به تمام معنی آزاد بود که به تمام معنی زاهد بود. علی علیه السلام در نهج البلاغه به شعار ترک دنیا، یعنی ترک لذت‌گرایی به عنوان آزادمشنی، زیاد تکیه می‌کند. در یکی از کلمات قصار می‌فرماید: «الطمع رِقٌّ مَوْبَدٌ» یعنی طمع، بردگی جاودان است. (۲۷)

استاد این شهید عزیز یعنی حضرت امام خمینی علیه السلام، خطاب به روحانیون می‌فرمود:

«شما که داعیه پیروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارید، لااقل در زندگی آن مرد بزرگ کمی مطالعه کنید، ببینید واقعاً هیچ‌گونه پیروی و مشایعتی از آن حضرت می‌کنید؟ آیا از زهد، تقوا، زندگی ساده و بی‌آلایش آن حضرت چیزی می‌دانید و به کار می‌بندید؟

ملت انتظار دارند که شما روحانی و مؤدب به آداب اسلامی باشید. حزب‌الله باشید. از زرق و برق زندگی و جلوه‌های ساختگی آن پرهیزید.» (۲۸)

در بخشی از فیلم، مدیر مدرسه را می‌بینیم که به طلاب دستور می‌دهد که بروند فرش‌ها را برای مراسم عمامه‌گذاری بشویند و خودش دست به کار

نمی‌شود و این مسأله، متأسفانه در گروهی اندک از روحانیون به چشم می‌خورد و حال آن‌که شیوه و سیره پیامبر اکرم و اهلیت و علمای صالح چنین نبوده است؛ معروف است که پیامبر اکرم در همان بدو ورود به مدینه، زمینی را که شترشان در آن جا فرود آمده بود، به قیمت ده دینار خریدند، تا در آن جا مسجد بنا کنند. تمام مسلمانان در ساختن آن همت گماردند و از همه فعال‌تر خود پیامبر اکرم بود. یکی از یاران جلو می‌رود و به حضرت عرض می‌کند: مرحمت کنید، سنگ را بدهید، من می‌برم. حضرت فرمود: شما برو سنگ دیگری بیاور. به این ترتیب همه مسلمانان، حتی آن‌ها که حال کار کردن نداشتند، شرمند شدند و بلند شدند و رفتند دنبال کار کردن.

و جالب است موقع کار کردن، پیامبر و مسلمانان، همه با هم این را می‌خواندند: «لا عیش الا عیش الاخرة * اللهم ارحم الانصار و المهاجرة» یعنی زندگی حقیقی همان زندگی آخرت است، پروردگارا انصار و مهاجرین را رحمت کن.

در همان جا یکی از بزرگان که بعدها هم به منصب عالی رسید (بعد از رحلت پیامبر اکرم)

می‌ت رسید لباس‌هایش کثیف شود و گرد و غبار روی آن بنشیند، لذا کناری نشسته بود و تن به کار نمی‌داد. عمار یاسر، اشعاری را که از علی رضی الله عنه آموخته بود، برای او خواند که مضمون آن چنین است: «آن کسی که مساجد را آباد می‌کند و در هر حالی از کوشش دریغ نمی‌کند، با کسی که از گرد و غبار فاصله می‌گیرد و حاضر نیست در راه بنای مسجد خاک آلود شود، یکسان نمی‌باشد.»

که آن شخص هم عصبانی شد و با عصایی که در دست داشت عمار را تهدید کرد. خبر به پیامبر اکرم رسید، ایشان از تهدید آن شخص ناراحت شدند و فرمودند: با عمار چه کار دارید؟ عمار آن‌ها را به بهشت می‌خواند و آنان او را به دوزخ! (۲۹)

در باره حضرت امام سجاد رضی الله عنه نیز چنین آورده‌اند که آن حضرت سفر نمی‌کرد، مگر با گروهی که وی را شناسند و با آن‌ها شرط می‌کرد که همراه آن‌ها کار کنند. در یکی از همین سفرها، اتفاقاً یک نفر امام را شناخت و به همه گفت که ایشان امام سجاد می‌باشد، آن‌ها هم تا این مطلب را فهمیدند به دست و پای آقا افتادند که ای پسر رسول خدا، مگر دوست داری ما در آتش جهنم

بسوزیم که خود را معرفی نمی فرمایی؟!

علت چیست که می خواهید در هنگام سفر ناشناس باشید؟ فرمود: من یک وقتی با گروهی سفری داشتم، آن‌ها مرا می شناختند لذا برای خشنودی رسول خدا، بیش از آن چه من مستحق بودم، لطف می کردند و مهربانی می نمودند، به همین جهت ترسیدم که شما نیز با من همان رفتار را نمایند لذا خواستم ناشناخته باشم. (۳۰)

فرشته نیستیم» برایش آموزنده بوده.

غیر از این‌ها هم می توان به فیلم «آسمان برلین» ساخته «ویم وندرس» اشاره کرد که فرشته‌ای از آسمان به زمین می آید و با تجربه زندگی و عشق در زمین، تمایلی به بازگشت به آسمان ندارد، او می خواهد شریک غم و رنج‌های زمینی‌ها گردد. و هم چنین از فیلم «دوران کولی‌ها» تأثیراتی گرفته است.

میرکریمی معتقد نیست که فیلم او طرح کهنه‌ای ندارد، او قائل است که ما همه داریم کارهای تکراری انجام می دهیم و اگر کسی می گوید کار نویی انجام می دهم، صحیح نمی گوید و باید به او شک کرد. منتها تکرارها کم رنگ و پررنگ است. او اسکلت «زیر نور ماه» را تکرار می داند اما می گوید در فیلم چیزی هست که باعث می شود حرکت آن، معنی دیگری پیدا کند، و آن محتوای فیلم است که دور محور ایمان می چرخد.

میرکریمی از فیلم‌های خارجی نیز در ساخت «زیر نور ماه» متأثر شده، خودش معتقد است فیلم‌هایی مثل «فرانچسکو»، «میلیانا کاونی»، «برادر»، «خورشید»، «خواهر»، «ماه» و «ما



بیش تر حس و حال فیلم از طریق دیالوگ به تماشاگر القا می شود و شاید به همین جهت است

که فیلمنامه «زیر نور ماه» قابلیت زیادی برای تبدیل شدن به یک نمایشنامه خوب را دارد.

فیلم به دو فضای کاملاً مستقل تقسیم می‌شود؛ یکی مدرسه علمیه و یکی هم خارج از مدرسه علمیه (زیر پل، داخل مترو و خیابان‌های شهر) و داستان در این دو فضا در حال رفت و آمد است و در یکی متوقف نمی‌شود.

فضای داخل مدرسه علمیه:

معماری ویژه حجره‌ها و مدرسه علمیه، قابلیت خلق تصاویر ناب را دارد و با طراحی موقعیت‌ها هویتی خاص می‌یابد، عمدتاً دوربین ثابت است و نماها طولانی. احساس سکون و آرامش در این فضا موج می‌زند. فیلمساز سعی می‌کند آدم‌های این فضا را آدم‌هایی تک بُعدی نشان دهد که می‌کوشند خود را از مسائل اجتماع جدا کنند؛ مدیر مدرسه به سیدحسن می‌گوید چرا مجله ورزشی در دست گرفته؟

فضای خارج مدرسه علمیه:

الف) مترو و اتوبوس: اصولاً در درون هر وسیله سفر، نشانی از حرکت و سیر درونی نهفته است و سیدحسن (قهرمان داستان) در این مترو

است که کشمکش‌های درونی‌اش جان می‌گیرد و قصه را پیش می‌برد. در این جاست که پارچه‌های لباس روحانی‌اش به سرقت می‌رود، در این جاست که معاون مدرسه را با لباس شخصی (و بدون عمامه) می‌بیند.

ب) زیر پل: در این فضا همه چیز تعادل خود را از دست داده و بی‌نظمی در آن حکم فرماست. آشفتگی نه تنها در ظاهر، بلکه در درون انسان‌های زیر پل قابل لمس است. فضای زیر پل و آدم‌های عجیب و غریبش برای سیدحسن یک موقعیت نمایشی ایجاد می‌کند. رستم و دستیارش بسان مرشد و بچه مرشد وارد می‌شوند؛ با بارهای زیاده، بعدی با وان مستعمل و کهنه که بر سرگرفته وارد می‌شود. فرد نایبنا هم نفر بعدی است که در حال نواختن ساز، وارد صحنه می‌شود.

شب بعد که سید وارد می‌شود، گویی خودش هم جزو عوامل نمایش گشته و حتی لباس‌های او یعنی نعلین و پارچه‌های عمامه، عبا و قبا هم اکسسوار صحنه شده‌اند (دم‌پایی، وسیله‌ای برای گرم کردن کمر، سفره و زیرانداز). عبادت این‌ها در کمال بی‌پیرایگی است، برای خدا، نامه می‌نویسند و درد دل می‌کنند. سواد ندارند ولی شعر

می‌گویند:

«تو را دیدم چه نازی مگیر دل را به بازی»
در یک جا هم یکی از بازیگران صحنه،
قسمت‌هایی از «رومئو و ژولیت» را می‌خواند،
فیلمساز گفته: «روزی بچه‌ها دور آتش جمع شده
بودند، همین بازیگر تمرین بازی‌اش در نمایش،
«رومئو و ژولیت» را که به یاد داشت شروع کرد به
خواندن برای بچه‌ها. من دیدم که این جمله چه قدر
خلاصه و جوهره‌ی موضوع فیلم است و احساس
کردم یک جای خالی در فیلم دارم که سید روی
پل درگیر می‌شود و شخصیت خواهر، پیش برادر
کوچکش خرد می‌شود؛ فضا به تماشاگر ضربه‌ای
مهلک و اساسی می‌زند و احساس بدی به او دست
می‌دهد. ادامه دادن آن صحنه برایم مشکل بود.
فکر کردم کارکرد این جمله‌ها برای فیلمنامه‌ی من
ارزش این را دارد که اشکال احتمالی آن را
پوشاند.»

ج) خیابان‌های شهر: که نمود چندانی ندارد؛
چند شوخی در خیاطی، نزاع سیدحسن با مزاحمان
خیابانی و هل دادن ماشین خراب شده‌ی مردی که
بعداً معلوم می‌شود اهل خلاف است و در این
صحنه‌ی آخری میرکریمی چه جالب نشان می‌دهد

که بی‌توجهی به جوانان و بی‌اعتنایی به مسائل
آن‌ها باعث گناهکار شدن آن جوانان می‌شود.
دیدید که وقتی سیدحسن دعوت آن دختر بدکاره را
رد کرد و آمد این طرف‌تر، کمک کرد به مرد لنگ
و ماشین او را هل داد و وقتی روشن شد، رفت و
آن دختر را سوار کرد و برد. درشت‌نمایی این
تضاد، گاه از طریق برش‌ها (کات‌ها) می‌باشد و
گاه از راه دیالوگ. سکانشی که سیدحسن را با
پسرک در قهوه‌خانه نشان می‌دهد، برش می‌خورد
به کلاس درس حوزه و دعای دسته‌جمعی آن‌ها و
از آن جا به سکانش پل و دختر کنار جاده. گفته
شده که این طور بیان تضاد، آن هم به صورت
خیلی صریح، آزاردهنده است و گاه دیالوگ‌ها نیز
خیلی شعاری می‌شود، در عوض ناگفته‌های
فراوانی در فیلم مورد غفلت قرار گرفته که
می‌توانست در بیان تحول قهرمان فیلم، نقش
مؤثری ایفا کند.

البته خود میرکریمی هم، شعاری بودن برخی
از قسمت‌های زیر پل را انکار نمی‌کند اما چاره‌ای
غیر از این نداشته، او گفته: «ببینید، وقتی شما با
مفهومی به نام ایمان سر و کار داری و در عین حال
خیلی هم حرف نگفته وجود دارد که در طول

سالیان متمادی، کسی به سراغش نرفته و می‌خواهی در یک فیلم همه این‌ها را مطرح کنی، آن وقت است که کار، بسیار دشوار می‌شود؛ دیالوگ‌ها و مفاهیم فیلم، آن قدر بزرگ است که نمی‌شود آن را تبدیل به کلمات محاوره‌ای کرد. یک جایی باید حرف‌هایی بزنی که نقطه عطف و در واقع محتوای فیلم است، بالاخره این حرف‌ها باید گفته شود.»

از طرف دیگر می‌توان گفت میرکریمی فضای زیر پل را با این کار (به نوعی) به رؤیا تبدیل کرده و وسیله رسیدن به این سفر درونی و رؤیاگونه را نیز مترو قرار داده که به خاطر غرابت، وسیله مناسبی بوده است.

به هر حال یکی از امتیازات فیلم، سادگی ساختار قصه آن است. طلبه در زندگی واقعی خود سادگی خاصی دارد که بیان آن با ساختار تکنیکی پیچیده، قابل روایت نیست. دیالوگ‌ها متناسب با تصاویر، پا به پای هم جلو می‌آیند.

یکی از امتیازات فیلم استفاده از بازیگرانی است که در ذهن مخاطب پیشینه‌ای ندارند و در

دل او می‌نشیند.

در همان شروع فیلم که سیدحسن (قهرمان داستان فیلم) نگاهش به بنز یک روحانی می‌افتد که خراب شده، فیلمساز می‌خواهد بگوید نوعی کج‌روی در روحانیت شکل گرفته و عده‌ای از روحانیون از آزمایش، سرفراز بیرون نیامده‌اند یعنی آن ماشین الان خراب شده، پنجر شده؛ یعنی آن نوع نگرش الان دیگر به بن بست رسیده، باید طرحی نو در انداخت. باید یک بازنگری انجام داد. باید دید چه کردیم که به این جا رسیدیم، باید هم چون یک نرم‌افزار کامپیوتر که به ویروس مبتلا می‌شود، ویروس‌یابی نمود و آن‌ها را نابود کرد تا برنامه دوباره اجرا شود.

سادگی سیدحسن از نوع ساده لوحی نیست، بلکه هشداردهنده است. بازی حسین پرستار در این نقش، در باورپذیری فیلم بسیار مؤثر بوده است.

سیدحسن، توانایی بالایی دارد و این توانایی خارق‌العاده به پاکی او بر می‌گردد. او هنوز به



آفت‌های جامعه مبتلا نشده است. می‌خواهد واقعاً به آن چه معتقد است، عمل کند، یعنی حرف و عملش یکی باشد و به همین دلیل هم از دیگران متمایز می‌شود.

سیدحسن به تنهایی آدم اکتیوی نیست که نقش سازنده‌ای داشته باشد و باید او را به بهانه‌ای وارد کوره‌ای از اجتماع نمود (زیر پل) تا مشکلات و سختی‌ها را ببیند و به اصطلاح آب دیده شود. در واقع سیدحسن از نمایشگاهی دیدن می‌کند که آدم‌های فقیر و بی‌چیز، زینت بخش آن نمایشگاهند. از همین جا هم هست که ریم فیلم تغییر می‌کند و سیدحسن هم از حالت ایستایی بیرون می‌آید و خود، جزئی از همان آدم‌ها می‌شود؛ با همان درگیری‌ها و کشمکش‌ها. به هر حال همین لباس که یک وقتی فکر می‌کرد او را از جامعه جدا کند، همین دزدیده شدن لباس باعث شد تا او وارد اجتماع شود و دست آخر هم همین اجتماع است که او را به لباس روحانی زینت می‌بخشد.

فیلم دارای ساختاری کلاسیک است، کشمکش اصلی درام متعلق است به ذهنیات سیدحسن (قهرمان داستان فیلم) که مانند راهبه‌ای

(در فیلم «مال این دنیا نیست») که با پیدا کردن یک بچه بی سرپرست در ادامه راه راه‌گری‌اش دچار تردید می‌شود، این جا هم سیدحسن - طلبه‌ای که به تازگی به شهر آمده - با پیدا کردن مشکلات و معضلات جامعه دچار تردید می‌شود که به کسوت روحانی درآید یا خیر؟

این کشمکش درونی وقتی تشدید می‌شود که پارچه‌های او نیز (که برای دوختن لباس روحانی آن‌ها را تهیه کرده) توسط پسرک آدامس فروش دزدیده می‌شود. سیدحسن این حادثه را آیه و

نشانه‌ای می‌بندارد که می‌خواهد به او گوشزد نماید که الان وقت پوشیدن لباس روحانی نیست، اما در پایان فیلم که لباس‌ها به او بازگردانده می‌شود، این کشمکش پایان می‌پذیرد و سیدحسن ملبس به لباس روحانی می‌گردد.

فیلم درام ندارد، ولی حسی در آن رشد می‌کند که نتیجه تغییر موقعیت‌ها و شرایط است و در نتیجه، سکانس‌ها با هم ارتباط پیدا می‌کنند و از هم بیگانه نیستند.



تکنیک‌های پیچیده خبری نیست و تقریباً می‌شود گفت که دورین ساکن است، (به جز یک موردی که دورین با تراولینگ، دو طلبه نان به دست را از بیرون مدرسه تا داخل، همراهی می‌کند، بقیه صحنه‌ها پلان و سکانس‌های بی حرکت هستند) چرا که شخصیت سیدحسن (که حالا ما داریم از نگاه او به جهان اطراف نگاه می‌کنیم) ساده است. ببینید، او در برخورد اول با جوجه - که به ظاهر آدامس می‌فروشد - نه می‌تواند به مواد مخدر (که در لایه زیرین آدامس‌ها فروخته می‌شود) پی ببرد و نه می‌تواند به نقشه جوجه پی ببرد که هدفش از این همه اصرار برای خرید آدامس و تعقیب او در مسترو و ماجرای فال‌گیری، زمینه‌سازی برای دزدیدن پارچه‌هاست. او آن قدر ساده است که معانی برخی حرف‌ها را نمی‌فهمد: «مأموری؟»، «اهل بخیه‌ای؟»، «ماشین داری؟» و...

شخصیت سیدحسن نماینده روحانیون نیست، یعنی وجه تپیکال ندارد.

تردید سیدحسن در آستانه عمامه گذاشتن و تضاد و پارادوکسی که در او جان گرفته، همان

فیلمساز، فیلم را از دریچه چشم سیدحسن به ما نشان می‌دهد و شاید به همین خاطر است که از

تضادی است که در مترو در چهرهٔ منوچهری (معاون مدرسه علمیه) نمود، پیدا می‌کند. یعنی موقعی که دست زن و بچه‌اش را گرفته و می‌خواهند به سینما بروند اما بدون عمامه، بلکه با لباس شخصی. قبلاً همین آقای معاون، سیدحسن را شماتت کرده بود که چرا عمامه نمی‌گذارد اما حالا برای این کار خود توجیه اجتماعی دارد. این‌ها را سیدحسن می‌بیند. از طرفی پدربزرگ سیدحسن، روحانی مورد علاقه مردم بوده، میان مردم بوده و آن چه را می‌گفته باور داشته و به همین جهت سیدحسن رسیدن به شخصیت او را دور از دسترس می‌داند.

از ابتدای فیلم که مجله ورزشی (و تصویر گشتی) را در دست سیدحسن می‌بینیم و مخالفت مدیر مدرسه را، در می‌یابیم که بین آن‌ها اختلاف سلیقه است. این یکی (سیدحسن) به حرکت عملی معتقد است و آن یکی (مدیر) به تئوری‌ها و حرف‌ها که عمل هم دنبال آن نیست، که در چند جای فیلم به نمایش گذاشته می‌شود؛ مثلاً موقعی که زنگ تلفن همراه مدیر مدرسه به صدا در می‌آید.

سیدحسن وقتی زیر پل می‌رود و آدم‌های فقیر را مشاهده می‌کند، در نگاه اول همه گناهکارند، شاید هر آدم پرهیزکاری زود خود را از میان آن‌ها بیرون می‌کشد تا مبادا آلوده شود ولی وقتی سیدحسن می‌بیند که آن‌ها چطور با خدا درد دل می‌کنند درسی می‌گیرد که شاید تا به حال چنین درسی نگرفته بوده. او می‌بیند که آدم‌های آلوده، گویی به خدا نزدیک‌ترند و باورش‌ان بیش‌تر. همان چیزهایی که فقط سیدحسن آن‌ها را شنیده بود، این جا لمس می‌کند. بعد از این اتفاق است که سیدحسن می‌آید و کتاب‌هایش را جمع می‌کند که ببرد و بفروشد و از پول آن غذایی برای آن‌ها تهیه کند؛ هر چند به آن کتاب‌ها نیاز دارد چون امتحانشان نزدیک است، اما حالا دیگر سیدحسن به امتحان روز قیامت فکر می‌کند نه این امتحان.

سیدحسن در فیلم اصلاً بازی نمی‌کند و این به قصه خیلی کمک کرده تا باورپذیر شود. او خیلی ساکت به نظر می‌رسد. فیلمساز می‌خواهد او را آدم اهل دلی معرفی کند که با دیگران متفاوت است. البته از نیمه‌های فیلم جنس بازی عوض

می‌شود و او کمی فعال می‌شود (و پا به پای آن، ریتم فیلم نیز تندتر می‌گردد.) از وقتی که کتاب‌هایش رامی‌فروشد و برای زیر پلی‌ها غذای گرم می‌خرد، دیگر او نظاره‌گر نیست بلکه از خود واکنش نشان داده است. یا آن جا که با آن دو نفر مزاحم درگیر می‌شود.

سیدحسن دخترِ خود فروش را هم به بیمارستان منتقل می‌کند و نجات می‌دهد. علاوه بر جسم او، روح او را هم از آلودگی پاک می‌کند. سیدحسن قبلاً حتی با کمک به آن آدم لنگ که بعد رفت و با ماشینی که به کمک او راه افتاده بود، آن دختر را برد و سیدحسن به خاطر کمکش شرمنده شده بود و احساس گناه می‌کرد، حالا نه تنها از آن دختر رو بر نمی‌گرداند بلکه او را خواهر خطاب می‌کند و به یاریش می‌شتابد و در پاسخ او که می‌گوید: «باشم یا نباشم فرقی نمی‌کند؛ یک کثافت کمتر» سیدحسن می‌گوید: خدا بزرگ‌تر از آن است که انسان به خاطر گناه از او دور شود. و همین دختر بدکاره است که پشیمان شده و توبه می‌کند و پارچهٔ عمامه، قبا و عبای سیدحسن را پس می‌دهد (از طرف زیر پلی‌ها).

این جا فیلمساز نشان می‌دهد که آن طلبه در کارش موفق شده که حتی گناهکارترین انسان هم به راه آمده و سیر دراماتیک قصهٔ فیلم می‌توانست از همین جا اوج بگیرد و فیلم بهتری را ارائه دهد و از جمع شدن سکانس‌های ملودرام در یک‌جا جلوگیری کند. به هر حال تمام موفقیت سیدحسن همین نوع نگاهش بوده که آن آدم گناهکار را از خودش بهتر می‌دانسته، چون چه بسا آن آدم، توبه کند و از او بهتر شود ولی این به گناه سوق پیدا کند و از او بدتر گردد و واقعاً این نوع دید در تبلیغ دین بسیار موثر است.

ببینید، حضرت علی علیه السلام در توصیه به فرزندش می‌فرماید: «اگر دوست تو پیوندش را از تو گسست، تو با او پیوند برقرار کن و چون از تو رخ برتافت، توبه او روی آور و چون بخل ورزید، تو دست بخشش بگشای و چون دوری کرد، توبه او نزدیک شو و چون درشتی نمود، تو با او نرمی کن و چون مرتکب خطایی شد، عذرش را بپذیر، آن سان که گویی توبندهٔ او هستی و او ولی نعمت تو. ولی مباد که این‌ها را در غیر جایگاه مناسب آن عمل کنی یا با نااهلان چنان کنی.» (۳۱)

با این رویکرد، هر گناهکاری هم به دین

جذب می‌شود و شیوه تبلیغ واقعاً همین باید باشد و غیر از این نتیجه عکس خواهد داد. اصولاً تبلیغ بر خود محوری ارتباطی، لازمه تربیت اجتماعی است.

نیست؛ همان راه را رفته، فقط کمی زیاده‌گویی کرده است.

صحنه انتهایی فیلم (یعنی صحبت سیدحسن با جوجه در دارالتأدیب) به این دلیل انتخاب شده که فینال کار در یک بلاکسیتی رها نشده باشد به.



ژورنال‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برخی معتقدند صحنه گفتگوی سیدحسن (در مع علمای دارالتأدیب) رها شدن، ویژگی سینمای پاس روحانی) با جوجه در دارالتأدیب از روی محافظه‌کاری مبرک‌گویی بوده، اما چنین نیست. این فیلم، چه در آن صحنه که دست سیدحسن بر روی میزهای مترو است و چه در صحنه فعلی، هیچ فرقی در محتوا نمی‌کند. برخی معتقدند که پیام فیلم در انتها تغییر کرده است. اما نه، این گونه

برخی معتقدند صحنه گفتگوی سیدحسن (در مع علمای دارالتأدیب) رها شدن، ویژگی سینمای اروپاست و با ویژگی‌های مخاطبین منی ما مغایر است. لذا مبرک‌گویی صحنه پایداری فیلم را الهامی دست سیدحسن بر روی میزهای مترو انتخاب نکرد. هر چند به نظر برخی، اگر چنین می‌شد، فیلم سینمایی تر بود، اما در همین سینمایی بودن هم حرف هست، چون معیار سینمای اروپا - سینمای

ما یکسان نیست.

البته می توان گفت که اگر فیلم با نمای دست سیدحسن که گوشه آستین قبایش هم در آن معلوم باشد (اشاره به ملبس شدن و عمامه گذاشتن سیدحسن)، تمام می شد، همین کارایی (یعنی بلا تکلیف رها نکردن تماشاگر) را می داشت؛ بدون هیچ زیاده گویی و صحنه تحمیلی نهایی. اما نه، سکانس پایانی اجتناب ناپذیر بوده، حضور سیدحسن در دارالتأدیب، تأکیدی است بر یکی شدن حرف و عمل و آمدن در بین بزهکاران و هدایت عملی آن ها.

جالب اینست که حالا سیدحسن است که دست های جسوجه را کف بینی می کند؛ قرینه برخورد اولی که سیدحسن با جوجه داشت. همان صحنه مترو را که یادتان هست، در آن جا جوجه دست های سیدحسن را با اصرار گرفته بود و کف بینی می کرد. آن وقت سیدحسن در عالم تردید به سر می برد، اما امروز که از تردید و دودلی بدر آمده، با جدیت و مهربانی دست جوجه را گرفته و سعادت را به او نوید می دهد و می خواهد تردید جوجه را به ایمان مبدل سازد.

پی نوشت ها:

- ۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹.
- ۲- نوعی گیاه تلخ.
- ۳- قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۲۰.
- ۴- المعرفه المدنیة، ص ۴۶.
- ۵- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.
- ۶- المعرفه المدنیة، ص ۱۵۹.
- ۷- همان، ص ۴۲.
- ۸- سوره بقره، آیه ۱۸۶.
- ۹- امام خمینی رحمته الله علیه، شرح چهل حدیث، ص ۵۷ شرح حدیث سوم.
- ۱۰- به نقل از ملاحظه، انتشارات جاویدان، ص ۲۹۱.
- ۱۱- امام خمینی رحمته الله علیه، ولایت فقیه، ص ۱۱۷.
- ۱۲- امام خمینی رحمته الله علیه، شرح چهل حدیث، ص ۷۶.
- ۱۳- امام خمینی رحمته الله علیه، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۹۹.
- ۱۵- همان کتاب، ص ۳۴.
- ۱۶- همان کتاب، ص ۱۵ و ۱۴.
- ۱۷- همان کتاب، ص ۳۵.
- ۱۸- همان کتاب، ص ۴۱.
- ۱۹- همان کتاب، ص ۴۶.
- ۲۰- همان کتاب، ص ۶۱.
- ۲۱- مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴۰.
- ۲۲- امام خمینی رحمته الله علیه، ولایت فقیه، ص ۷۹.
- ۲۳- همان کتاب، ص ۱۷۵.

۲۴- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲۵- نهج البلاغه، همان نامه.

۲۶- مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴۷؛ به نقل

از بحارالانوار، ج تبریز، ۹، ص ۷۵۸.

۲۷- مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۵۱.

۲۸- امام خمینی ره، کتاب جهاد اکبر.

۲۹- سیره حلبی، ج ۲، ص ۷۶.

۳۰- منتهی الآمال، انتشارات هجرت، ج ۲، ص ۳۶.

۳۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی